

خلاصه کتاب آمریکا بر سر دوراهی سلطه یا رهبری

اثر زیگنیو برژینسکی

پیشگفتار

قدرت آمریکا در قرن 21 از جهات گوناگون بی سابقه است:

وسعت جهانی قدرت نظامی آمریکا

اهمیت فوق العاده‌ی طراوت اقتصادی آن برای سلامت اقتصاد جهانی

تأثیر عمیق پویایی فناوری آن و

جذابیت جهانی فرهنگ عمومی متنوع و اغلب مادی آمریکایی

امریکا فاقد رقیب:

ژاپن از گردونه‌ی رقابت خارج شده است

چین دست کم برای دو نسل دیگر نسبتاً فقیر خواهد ماند و با مشکلات شدید سیاسی مواجه خواهد شد

روسیه هم از دور مسابقه خارج شده است

اروپا از نظر اقتصادی شاید هم آورد آمریکا باشد، اما مدت‌ها طول خواهد کشید تا بتواند از نظر سیاسی هم

آورد آمریکا شود.

ویروس دشمنی با آمریکا در سراسر جهان در حال انتشار است.

تهدیدات اصلی امریکا کدامند؟

امریکا حق دارد بیش از سایر کشورها امنیت داشته باشد؟

امریکا چگونه باید با تهدیدات فزاینده و بالقوه مرگباری که از طرف دشمنان ضعیف آن اعمال می‌شود مقابله کند؟

امریکا می‌تواند رابطه سازنده و مؤثری با جهان اسلام برقرار کند؟

نزاع اسرائیل - فلسطین را می‌تواند حل کند؟

برای ایجاد ثبات در «بالکان جهانی» جدید چه باید کرد؟

ائتلافی واقعی با اروپا برقرار کند؟

روسیه را به یک چارچوب آتلانتیکی به رهبری امریکا به کشاند؟

در شرق دور چه باید کرد؟

چقدر احتمال دارد که جهانی شدن به یک ائتلاف علیه امریکا منجر شود؟

آیا تغییرات جمعیتی تهدیدی علیه ثبات جهانی می‌شود؟

آیا فرهنگ امریکایی با مسؤلیت یک امپراطوری، سازگاری دارد؟

امریکا چگونه باید به نابرابری در حال ظهور انسانی واکنش نشان دهد؟

آیا دمکراسی امریکا با نقش هژمونی آن سازگار است؟

بخش 1: هژمونی امریکا و امنیت جهانی

امنیت جهانی بیشتر جزئی اساسی از امنیت ملی امریکاست.

فصل اول: معضلات ناامنی ملی

در عصر جهانی شدن، ناامنی واقعیتی پایدار و تلاش برای آن مشغله‌ای دائمی خواهد بود.

تعیین اینکه چه مقدار آسیب پذیری قابل قبول است برای امریکا سیاستی پیچیده و معضل فرهنگی است.

پذیرش حق وتو، پذیرش یک واقعیت بود که به جز برای کشورهای بسیار قدرتمند، استقلال ملی برای کشورها توهمی بیش نیست.

در جنگ‌های جهانی اول و دوم: امریکایی‌ها به جنگ رفتند، اما جنگ به امریکا نیامد.

جهانی شدن آسیب پذیری را همگانی می‌کند، اگر چه امریکا را در کانون خصومت قرار می‌دهد.

طولی نخواهد کشید که عملیات تروریستی با فناوری واقعاً پیشرفته درجایی به وقوع خواهد پیوست. و برای اولین بار به «پایان جهان» نه آنگونه که در کتاب مقدس آمده است، فکر کرد.

وقایع خشونت بار ممکن در جهان:

جنگ استراتژیک: بین روسیه و امریکا یا 20 سال آینده بین امریکا و چین یا میان روسیه و چین

جنگ‌های منطقه‌ای بزرگ: میان هند و پاکستان یا ایران و اسرائیل

جنگ‌های قومی: در اندونزی یا هند

جنبش‌های آزادی بخش ملی: دهقانان بومی در امریکا لاتین، چین‌ها با روسیه، فلسطین علیه اسرائیل

حملات بیهوده کشورهای ضعیف علیه همسایگان یا کشورهای بزرگ

حملات ویرانگر تروریستی: مانند سپتامبر امریکا

حملات فلج کننده الکترونیکی: گروه‌های تروریستی یا افراد آشوب طلب علیه کشورهای پیشرفته

حفظ برتری تکنولوژیک همچنان یکی از موضوعات اساسی در سیاست امنیت ملی امریکا خواهد بود. ص 31

جنگ کشورهای پیشرفته علیه کشورهای کمتر توسعه یافته برای از بین بردن قدرت و مقهور کردن کشورها خواهد بود مانند اشغال افغانستان و عراق

دورانی که در آن جنگ را رسماً اعلان می کردند، به سر آمده است.

امریکا دلایل موجهی دارد که در پی دستیابی به امنیت بالا باشد، بالاتر از امنیتی که اکثر کشورها به آن نیاز دارند. ص 34

امریکا از این نظر که سیاست بین‌المللی مبتنی بر استقلال کشورها را مختل می کند، جامعه‌ای تحول آفرین و حتی انقلابی است. ص 35

امریکا باید توانایی‌های استراتژیک خود را افزایش دهد: افزایش قابلیت اطمینان، دقت و نفوذپذیری سلاح‌های اتمی استراتژیک و تاکتیکی و سیستم‌های جانبی آنها. ص 38

ضرورت ایفای نقش استراتژیک امریکا: فعال نگهداشتن نیروهای نظامی، مداخله سریع و قاطع در جنگ‌های منطقه‌ای فارغ از اینکه این جنگ‌ها چقدر از خاک امریکا دور باشند. سریع و قاطع نقش مهمی در امنیت امریکا دارد. ص 39

هر دلاری که خرج دفاع موشکی شود به معنای یک دلار کمتر برای مقابله با سایر عواملی است که امریکا را تهدید می کند. ص 41

مهمترین کارهایی که در این زمینه باید انجام داد، عبارتند از:

بهبود تجهیزات جاسوسی پیشرفته، نفوذ در دولت‌های متخاصم و سازمان‌های تروریستی. هر دلار که در این زمینه مصرف شود احتمالاً بیش از ده دلاری ارزش دارد که برای بالا بردن امنیت تک‌تک اهداف بالقوه‌ی تروریست‌ها صرف شود، اقدامی که اساساً نابخردانه است. ص 43

پس از استقلال: آیا امریکا باید ارتش دائمی داشته باشد یا خیر؟

پس از جنگ جهانی اول تا پس از جنگ جهانی دوم: امریکا مسوولیت امنیت اروپا را به عهده گرفت مسوولیتی نامحدود که در بند پنجم پیمان ناتو آمده است.

ایالات متحده برای دستیابی به حداکثر امنیت تا کجا باید پیش رود؟ ص 45

باید متحدان بلند مدت، شرکای فرصت طلب، مخالفان پنهان و دشمنان آشکار را از هم جدا کرد. ص 46

اگر بتوان جنبه‌ای شخصی به تهدید داد، آن را شیطانی معرفی کرد و حتی از نظر بصری آن را کلیشه‌ای کرد، در این صورت راحت‌تر می‌توان جامعه را برای تلاش سخت و بلند مدت بسیج کرد. ص 47

بوش عاقلانه عمل کرد و در حالت کلی از مرتبط دانستن تروریسم با اسلام اجتناب ورزید، و دقت کرده است بر این نکته تأکید کند که خود اسلام مقصر نیست. برخی از حامیان دولت این دقت را نداشتند ولی در این استدلال‌شان دقت کرده‌اند که به هیچ انگیزه‌ی سیاسی در پشت پدیده تروریسم اشاره نکنند. ص 48

پشت هر اقدام تروریستی مشکلی سیاسی نهفته است. ص 49

تقریباً همه‌ی اقدامات تروریستی از تضادهای سیاسی سرچشمه می‌گیرند. ص 50

پایدارترین نوع تروریسم که به راحتی نمی‌توان آن را ریشه‌کن کرد تروریسمی است که ریشه در خشم قومی، ملی یا مذهبی دارد. ص 51

تروریسمی که در قومیت مشترک، افسانه‌های تاریخی و تعصب مذهبی ریشه دارد مقاوم‌ترین نوع تروریسم در برابر سرکوب فیزیکی محض است. ص 51

امریکا، نشان داده است که چندان تمایلی ندارد تا با ابعاد سیاسی تروریسم مقابله کند و تروریسم را با عوامل سیاسی آن ارتباط دهد. ص 52

امریکا با عدم پذیرش این امر که حادثه‌ی یازده سپتامبر و تاریخ سیاسی خاورمیانه با هم مرتبط‌اند، دست به خطر می‌زند و واقعیت را انکار می‌کند، خاورمیانه‌ای با التهابات سیاسی شدید و در عین حال ضعف سیاسی که ترکیبی است بی‌ثبات، و تعصبات مذهبی و ملی‌گرایی افراطی هم به این التهاب دامن می‌زند. ص 53

منتقدان درست می‌گویند که نگرانی‌های اخیر ایالات متحده در مورد تکثیر سلاح اتمی دیر هنگام است.
ص 54

هرگونه حمله نظامی به ایران می‌تواند به تأسیسات مشخصی محدود شود که در تولید سلاح کشتار جمعی به کار می‌روند تا به این ترتیب به نیروی نظامی کوچک‌تری نیاز باشد. ص 56

با چنین اقدامی دست کم در کوتاه مدت شاید بتوان با مسئله تکثیر سلاح اتمی به مقابله برخاست. اما بعید است که بتوان انگیزه تروریست‌ها را از بین برد... مخالفت جدید در جهان خواهد داشت... جایگاه امریکا در اروپا به خطر خواهد افتاد و در عین حال «جنگ علیه تروریسم» طرحی کاملاً امریکایی و عمدتاً ضداسلامی خواهد شد. و پیش‌بینی هانتینگتون ناگزیر خواهد شد. ص 56-57

اگر قانون حاکم بر جنگ جهانی شود [ساخت سلاح کشتار جمعی...]. در دراز مدت می‌تواند به پاشنه‌ی آشیل امنیت ملی امریکا تبدیل شود. ص 57

یک گروه بسیار با انگیزه در درون دولت بوش و در درون محافل محافظه‌کارتر سیاسی می‌کوشند تا یک «شبیخون» استراتژیک را به اجرا در آورند و اولویت‌های اساسی ژئوپلیتیک امریکا [دست برداشتن از اتحادیه آتلانتیک و ائتلاف با کشورهای راغب] را تغییر دهند، اگر چه علناً چنین چیزی گفته نمی‌شود. ص 57

حملات تروریستی یازده سپتامبر فرصت مناسبی برای کسانی به وجود آورده است که قویاً معتقدند حالا باید به کشورهایی که به نوعی با مسلمانان در کشمکش‌اند، به دیده‌ی متحد ذاتی و اصلی امریکا نگریسته شود، خواه روسیه باشد یا چین، اسرائیل باشد یا هند. برخی می‌گویند امریکا باید با استفاده از قدرتش و به نام دموکراسی نظم جدیدی در خاورمیانه پیاده کند تا کشورهای عرب به اراده‌ی امریکا تن در دهند، رادیکالیسم اسلامی ریشه‌کن شود و اسرائیل در امنیت به سر ببرد. ص 58

جرج بوش در سخنرانی اول ژوئن 2002 در دانشکده نظامی وست‌پوینت تغییر استراتژی را بیان کرد. دفتر مطبوعاتی کاخ سفید متن این سخنرانی را با پست الکترونیک میان افراد مختلف فعال در سیاست خارجی با این توضیح توزیع کرد که این سخنرانی «دکترین جدیدی را برای سیاست خارجی امریکا تشریح می‌کند (در مواقع لزوم استفاده از اقدام پیش‌دستانه برای دفاع از آزادی‌مان و برای دفاع از زندگی‌مان)... سخنرانی وست‌پوینت بیانگر عقاید و طرز تفکر رئیس‌جمهور و دولت اوست...». امریکا مفهوم جدید «نابودی حتمی یکطرفه*» را جایگزین دکترین شناخته‌شده‌ی «نابودی حتمی طرفین» می‌کرد.

Mutual Assured Destruction* به علت برابری قدرت اتمی دو طرف نابود می‌شوند. ص 59

بنا به گزارش سالانه‌ی «برنامه تحقیقاتی در مورد علل نقض حقوق بشر (PIOOM) لیدن، هلند، 2002، در سال 2001 تعداد 23 «درگیری شدید» وجود داشت که جان 125.000 انسان را گرفته است. علاوه بر این تعداد 79 «درگیری خفیف» (که هر یک جان 100 تا 1000 انسان را گرفته است) در 39 «درگیری سیاسی خشونت بار» (که هر یک 25 تا 100 نفر تلفات داشته) نیز وجود داشته. ص 62-63

مقاله America the Vulnerable در شماره Jan/Feb. 2002 مجله‌ی Foreign Affairs نوشته Stephen E. Flynn آمده است: «اکثر زیر ساخت‌های مخابرات، برق، آب و حمل و نقل در خاک ایالات متحده یا اساساً حفاظتی ندارند یا این که تجهیزات حفاظتی آنها آنقدر ناکافی‌اند که تنها می‌توانند مانع خرابکاری‌ها و سارقان غیر حرفه‌ای شوند... تنها در سال 2000، 489 میلیون نفر، 127 میلیون خودرو، 11/6 میلیون تانکر دریایی، 11/5 میلیون کامیون، 2/2 میلیون واگن قطار، 829 هزار هواپیما و 211 هزار کشتی از سیستم‌های بازرسی مرزی امریکا عبور کرده‌اند.» ص 63

«تروریسم و ناهنجاری وابسته به آن هنگامی پدیدار می‌شود که بخش‌هایی از نخبگان خودخوانده‌ای که به حاشیه رانده شده‌اند از آنچه آن را بی‌عدالتی، سرکوب یا نابرابری می‌خوانند تا سر حد خشونت به خشم آیند... این مردان و زنان غیرعادی حاضرند بکشند و ویران کنند، شاید حتی کشته شوند، تا در به اصطلاح اهدافشان موفق شوند.»

Max G. Man warning, The Inescapable Global Security Arena, (Carlisle. PA, Strategic Studies Institute, 2002), 7.

دانشمند علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو، در مطالعه‌ی تروریسم انتحاری از 1980 تا 2001 دریافت که از 188 حمله انتحاری مورد مطالعه «شاید 179 مورد آن در فعالیتهای سازمان یافته و هماهنگ سیاسی یا نظامی ریشه داشته باشد»... «ارتباط چندانی میان تروریسم انتحاری و بنیادگرایی اسلامی یا اصولاً هر مذهب دیگر وجود ندارد. در حقیقت طراح اولیه حملات انتحاری ببرهای تامل در سری لانکا هستند، گروه مارکسیست لنینیستی که اعضای آن از خانواده هندو هستند و سخت مخالف مذهبند (75 مورد از 188 حمله انتحاری کار آنها بوده است.»

Robert A. Pape, "Dying to Kill Us," The New York Times, September 22, 2003. ص 64

فصل دوم : معضلات بی‌نظمی نوین جهانی

پیامدهای 11 سپتامبر 2001، سیاست خارجی آمریکا را به سمت نظامی‌گری سوق داد، چرخش روسیه به سوی غرب را سرعت بخشید، به شکاف آمریکا و اروپا منجر شد، مشکلات اقتصادی آمریکا را تشدید کرد و تعریف سنتی آمریکا را از حقوق مدنی تغییر داد. ص 68

نخستین مشکلی که در این ارتباط برای آمریکا ایجاد می‌شود، رابطه‌ی پرفراز و نشیب آن با جهان اسلام است. التهابات شدید و تعصبات متقابل هم این رابطه را پیچیده‌تر می‌کند. خشونت‌های بی‌رحمانه‌ی تروریست‌ها و البته پیش از آن انقلاب آشکارا ضد آمریکایی در ایران موجب شد چهره‌ی آمریکا در نظر بنیادگران اسلامی باشد، یعنی «شیطان بزرگ». ص 73

طبق جدیدترین آمار:

86 درصد جمعیت 32 کشور عضو سازمان ملل مسلمانند

بین 66 تا 86 درصد جمعیت 9 کشور را هم مسلمانان تشکیل می‌دهند

این 41 کشور جزو کشورهای واقعاً «آزاد» نیستند. 8 کشور در فهرست «نسبتاً آزاد» و بقیه «غیر آزاد» هستند.

از 33 کشور «غیر آزاد»، 7 کشور در میان 11 کشور نخست «سرکوبگر» جهان جاس دارند.

از 19 کشور دیگر هم که جمعیت مسلمانی دارند، در محدوده‌ی اکثریت کوچک تا اقلیت بزرگ (دست کم 16 درصد)، مثل هند؛ 120 تا 140 میلیون نفر، چین؛ 35 میلیون نفر، روسیه؛ 20 میلیون نفر، غرب و جنوب اروپا؛ 11 میلیون نفر، آمریکای شمالی؛ 5 تا 8 میلیون نفر و آمریکای لاتین؛ حدود 2 میلیون نفر.

اسلام بیشترین رشد را در میان ادیان دارد.

نرخ رشد در خاورمیانه 2/7 درصد، آسیا 1/6 درصد و آمریکای لاتین 1/7 درصد

کمربند جنوبی روسیه که در حال حاضر 295 میلیون نفر جمعیت دارد تا سال 2025 دست کم به 450 میلیون نفر خواهد رسید.

همه کشورها با جمعیت غالب مسلمان به نوعی با مشکلات مذهبی مواجه‌اند. ص 75-76

دو حزب مذهبی بزرگ، اما رقیب در اندونزی، حمایت حدود 70 میلیون نفر را در اختیار دارند که بسیاری از آنها در مدارس مذهبی (اغلب عرب زبان) آموزش دیده‌اند. ص 76

هیچ پیشداوری کلی یا قطعی در مورد آینده سیاسی مجموعه‌ی جهان اسلام وجود ندارد. ص 77

حتی اگر هم ظاهراً این بیشترین تأثیر در ناآرامی را داشته باشد، فساد و توزیع نامتعادل ثروت هم از عوامل اصلی بی‌ثباتی سیاسی است. ص 77

تولید ناخالص ملی سرانه در افغانستان 200، در پاکستان 500 و در کویت 20 هزار دلار است. برخی نخبگان حاکم در تلاش برای کسب ثروت (و لذت اغلب پنهان آن) هیچ شرمی به خود راه نمی‌دهند. ص 77

نمونه‌های کاملاً مشهود کسب ثروت و فاحش‌ترین نمونه در عربستان، پاکستان و اندونزی نشان می‌دهد که قدرت سیاسی با کسب قدرت برابر است، رفتاری که در تناقض با تعالیم سختگیرانه‌ی اسلامی قرار دارد. ص 77

لذت پرستی حاکمان، ضعف گسترده جامعه مدنی، فقر گسترده جامعه، ناگزیر خشم عمومی را برمی‌انگیزد و بر جاذبه‌ی پوپولیسم اسلام گرایان می‌افزاید. در این میان برخی روحانیون به مردم می‌گویند که اجرای دقیق احکام دینی این تزویر و دورویی را ریشه‌کن خواهد کرد. ص 77

دلخوری اعراب از جانبداری ایالات متحده از اسرائیل مشهورترین این نارضایتی‌های سیاسی است. ص 78

همه‌ی این مسائل هویت فراملیتی را در میان مسلمانان به وجود می‌آورد که هم آشکارا و هم ناخودآگاه ضد امریکایی است. ص 78

از دیدگاه امنیت آینده‌ی بین‌المللی سؤال کلیدی این است که ناآرامی رو به گسترش در دارالاسلام چگونه خود را از نظر سیاسی نشان خواهد داد. آیا بنیادگرایی مذهبی موج آینده است؟ یا این که رادیکالیسم با یک ظاهر اسلامی پیروز خواهد شد؟ آیا مسلمانان به دلیل سنت و تعالیم مذهبی‌شان نمی‌توانند راه رشد به سوی نظام‌های سیاسی دموکراتیک را طی کنند؟ آیا میان اسلام و مدرنیته ناسازگاری اساسی وجود دارد، مدرنیته‌ای که عمدتاً در تجربه‌ی مدرن و سکولار امریکا، اروپا و شرق دور معنی می‌یابد و به سراسر جهان سرایت می‌کند؟ وقتی این پرسش‌ها را مرور می‌کنیم مسئله باز هم پیچیده‌تر می‌شود. ص 79

طی دو دهه‌ی گذشته و از زمان به قدرت رسیدن تئوکرات‌ها در ایران، بنیادگرایی اسلامی غرب را سخت به خود مشغول کرده است. ص 79

اما در واقع تا قبل از اشغال عراق توسط ایالات متحده در 2003 و در نتیجه افزایش امید شیعه‌های تئوکرات، به نظر می‌رسید پدیده‌ی بنیادگرایی رو به ضعف است. حتی در ایران هم عناصر میانه‌رو تئوکراسی جسورتر شده‌اند و از تعصبات خشک و سانسور اجتماعی انتقاد می‌کنند. بیست و اندی سال پس از انقلاب بنیادگرایان اصلاح طلبان سیاسی - مذهبی روز به روز بیش‌تر برگفتمان عمومی در ایران حاکم می‌شوند. چارچوب گفتمان در مورد آینده‌ی ایران را هنوز هم محافل سیاسی - مذهبی تئوکراسی مشخص می‌کنند، اما جهت این گفتمان به سمت محدود کردن قلمرو مذهب و گسترش حوزه‌ی انتخاب آزادانه است. ص 79

طی سال‌های 1999 و 2000 محاکمات به یادماندنی چند روحانی برجسته و از فعالان سیاسی فضای سیاسی ایران را تحت الشعاع خود قرار داد، روحانیونی که آشکارا از کاهش کنترل مذهبی بر حیات سیاسی حمایت کرده بودند و از جمله خواهان حق مدنی برای انتقاد از تئوکراسی شده بودند. ص 80

این که ایران در چه مسیری متحول خواهد شد مشخص نیست، اما روزهای تئوکراسی بنیادگرای آن رو به پایان است. ص 80

اما بنیادگرایی فاقد آن توان و اقتضای تاریخی است که بتواند برای صدها میلیون جوان مسلمان، جوانانی که به آگاهی سیاسی دست می‌یابند، جذابیت بسیار پایدار داشته باشد. ص 80

اساساً بنیادگرایی اسلامی پدیده‌ای ارتجاعی است و به همین دلیل در کوتاه مدت جذاب است اما در دراز مدت ضعفش آشکار می‌شود. ص 80

مایه‌ی تعجب نیست که برخلاف بنیادگرایی، نوع پوپولیستی قضیه، یعنی ترکیب احساسات مذهبی با آموزه‌ی اجتماعی - سیاسی، برای نسل جوان و بی‌قرار قابل قبول‌تر است. ص 81

با توجه به جاذبه‌ی گسترده‌ی چنین دیدگاه‌هایی است که پوپولیسم رادیکال اسلام‌گرایان در دسر بزرگی است، هم برای دولت‌های محافظه کار و ظاهراً مذهبی مثل دولت عربستان سعودی و هم برای رژیم‌های سکولارتری مثل الجزایر، مصر و اندونزی (که غالباً رژیم‌هایی نظامی هستند). این پوپولیسم ظاهراً در دسر غیرمستقیم‌تری هم برای ترکیه است. اما شاید اسلام‌گرایی چیزی بیش از فقط یک رقیب موفق برای بنیادگرایی اسلامی باشد. اسلام‌گرایی شاید نشانه‌ی آن باشد که تمدن خفقه‌ای که روزگاری سرزنده بود دوباره در حال خیزش است. ص 83-84

در این فضای بی‌ثبات، ارتباط میان پوپولیسم اسلام‌گرا و بنیادگرایی اسلامی را باید ارتباطی دیالکتیک دانست که نمایانگر تب و تاب فکری در جهان اسلام است. بنیادگرایی اسلامی («تز») اساساً نمایانگر اسلام قبل از دوران مدرن اما بعد از دوران استعماری است، اسلامی در واکنش علیه غرب حاکم و سکولار؛ پوپولیسم اسلام‌گرا («آنتی تز») تلاشی است برای غلبه بر آن حاکمیت غرب از طریق پذیرش برخی از عناصر مدرن آن و درعین حال بازگونه‌سازی متعصبانه و اغلب عوام‌فریبانه‌ی این عناصر در چارچوب اسلامی. ص 84-85

«سنتز» این ارتباط دیالکتیک هنوز در راه است. ص 85

پوپولیسم اسلام‌گرا، حتی اگر هم عامل تعیین‌کننده‌ی تحول اجتماعی و سیاسی نباشد، این تحول را پیش می‌برد و به این ترتیب بعد سکولار به تدریج گسترش خواهد یافت. ص 85

حتی تا همین اواخر هم کاملاً غیرممکن به نظر می‌رسید که ایران بتواند انتخاباتی تقریباً آزاد برگزار کند. ص 86

در نهایت، به نفع امنیت ملی امریکا است که مسلمانان هم به همان اندازه‌ی کشورهای ثروتمندتر و دموکراتیک‌تر غیر مسلمان خود را جزئی از جامعه‌ی جهانی در حال ظهور ببینند. ص 86

چیزی که حتی از این‌ها هم مهم‌تر است این است که مسلمانان تندرو را مسلمانان میانه‌رو منزوی کنند. بی‌شک بدون مشارکت سازنده‌ی 1/2 میلیارد مسلمان جهان نمی‌توان به دنیایی آرام‌تر دست یافت. ص 86

طی چند دهه‌ی آینده بی‌ثبات‌ترین و خطرناک‌ترین منطقه‌ی جهان بالکان جهانی جدید خواهد بود، منطقه‌ای که می‌تواند جهان را به آشوب و هرج و مرج بکشاند. در این منطقه است که امریکا می‌تواند به برخورد با جهان اسلام کشانده شود، و در عین حال تفاوت سیاست‌های امریکا و اروپا حتی می‌تواند موجب از هم پاشیدگی اتحادیه‌ی آتلانتیک شود. وقوع هم‌زمان این دو احتمال می‌تواند هژمونی جهانی کنونی امریکا را به خطر بیندازد. ص 87

در سال 2002، ناحیه‌ای که آن را بالکان جهانی می‌نامیم، 68 درصد ذخایر ثابت شده‌ی نفت جهان و 41 درصد ذخایر ثابت شده‌ی گاز جهان را داشت، و 32 درصد تولید نفت و 15 درصد تولید گاز جهان در این ناحیه صورت می‌گرفت. پیش‌بینی می‌شود که این منطقه (به همراه روسیه) در سال 2020 تقریباً 42 میلیون بشکه نفت در روز تولید کند، یعنی 39 درصد تولید جهانی نفت (107/8 میلیون بشکه در روز). برآوردها نشان می‌دهند که سه منطقه‌ی کلیدی جهان - اروپا، ایالات متحده، و شرق دور - 60 درصد از تولید جهانی مذکور را مصرف خواهند کرد (به ترتیب 16، 25 و 19 درصد). ص 88

ترکیب نفت و بی‌ثباتی امریکا را به بن‌بست می‌کشاند. ص 88

اسرائیل از اواسط دهه‌ی 1960 از دوستی و حمایت ویژه‌ی امریکا برخوردار بوده و کمک‌های مالی بی‌سابقه‌ای از امریکا دریافت کرده است (80 میلیارد دلار از 1974). ص 92

اسرائیل که بزرگترین قدرت نظامی خاورمیانه است، این توانایی را دارد که در صورت بحران عظیم منطقه‌ای نه تنها پایگاه نظامی امریکا باشد بلکه در هر گونه عملیات نظامی امریکا هم جداً مشارکت کند. ص 92

امریکا نه تنها از قیمت نسبتاً کم نفت خاورمیانه بهره می‌برد، بلکه نقش امنیتی این کشور در منطقه اهرم سیاسی غیرمستقیم و بسیار مهمی در مقابل اروپا و آسیا، کشورهایی که اقتصاد آن‌ها هم به صادرات نفت خاورمیانه وابسته است، در اختیار امریکا قرار می‌دهد. بنابراین روابط خوب با عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی و نیز ادامه‌ی وابستگی امنیتی آن‌ها به امریکا جزء منافع ملی امریکا است. ص 92

پس از 11 سپتامبر این اندیشه که هند متحد منطقه‌ای استراتژیک امریکا است، بسیار مطرح شده است. ص

دست آخر امریکا برای روبه‌رو شدن با بالکان جهانی می‌تواند تنها به یک متحد حقیقی اتکا کند: اروپا. ص 96

فقط اروپاست که با داشتن قدرت بالقوه‌ی سیاسی، نظامی و اقتصادی می‌تواند مشترکاً با امریکا ملت‌های مختلف اوراسیایی را در چارچوب‌های متفاوت و متناسب برای ارتقای ثبات منطقه‌ای و گسترش تدریجی همکاری‌های اوراسیایی به کار گیرد، اروپایی که بیش از پیش خود را در اتحادیه‌ی اروپا سازماندهی می‌کند و از لحاظ نظامی در ناتو ادغام می‌شود. ص 96

تنها با بنا کردن یک استراتژی جامع با همکاری متحدان اصلی‌اش است که امریکا می‌تواند مانع از آن شود که خود به تنهایی در باتلاق هژمونیک فرو رود. ص 97

این سه اقدام مرتبط با هم بسیار مهم‌اند:

- 1) حل مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل، مناقشه‌ای که در خاورمیانه بسیار دردسر آفرین است؛
- 2) تغییر معادله‌ی استراتژیک در ناحیه‌ی نفت‌خیز از خلیج فارس به آسیای میانه؛
- 3) به کارگیری دولت‌های کلیدی از طریق طرح‌های منطقه‌ای، طرح‌هایی که هدفشان جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و مهار موج تروریسم است. ص 97

به طور کلی این توافق بین المللی وجود دارد که رئیس اصلی صلح میان فلسطین و اسرائیل عبارت خواهد بود از: دو کشور خطوط مرزی خود را براساس مرزهای سال 1967 مشخص کنند، اما با اصلاحاتی دو جانبه به طوری که شهرک‌های حاشیه‌ای اورشلیم بتوانند به اسرائیل ملحق شوند؛ دو پایتخت در اورشلیم؛ فقط یک حق بازگشت اسمی یا نمادین برای آوارگان فلسطینی به طوری که بخش اعظم آن‌ها در فلسطین و احتمالاً در شهرک‌های تخلیه شده‌ی اسرائیلی ساکن شوند؛ یک فلسطین بدون نیروی نظامی که احتمالاً ناتو یا سایر صلح‌بانان بین المللی در آن مستقر خواهند شد؛ و به رسمیت شناختن کامل و بی‌قید و شرط اسرائیل توسط همسایگان عرب این کشور. ص 100

این مخاطرات را می‌توان با همکاری نزدیک‌تر استراتژیک امریکا و اروپا در مورد عراق و ایران کاهش داد. شاید با توجه به دیدگاه‌های متفاوت امریکا و اروپا دستیابی به این همه همکاری آسان نباشد، اما منافع حاصل از همکاری بر هزینه‌های سازش میان آن‌ها می‌چربد. ص 104

اما جامعه‌ی اروپا – آتلانتیک می‌تواند با اقدام مشترک حکومت واقعاً باثبات و حتی احتمالاً دموکراتیکی را در عراق پس از صدام برقرار کند، اقدام مشترکی که حاصل قدرت نظامی ایالات متحده و حمایت سیاسی، مالی و (تا حدودی) نظامی اتحادیه‌ی اروپا است. ص 104

همکاری جدی استراتژیک میان ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا این احتمال را هم بیشتر خواهد کرد که ایران بتواند سرانجام از یک عامل ناامنی به یک عامل ثبات منطقه‌ای تبدیل شود. ص 104-105

در دراز مدت برخلاف تصویر جامعه‌ای مذهبی و تندرو که روحانیون حاکم بر ایران از این کشور ارائه می‌دهند، ایران در میان تمام کشورهای منطقه بیش‌ترین بخت را برای آغاز راهی دارد که پیش‌تر ترکیه آن را پیمود. ص 105

فصل سوم : معضلات مدیریت متحدان

یازده سپتامبر موجب شتاب گرفتن چند روند مهم بین المللی شد، روندهایی که از مدتی پیش آشکارا آغاز شده بود، به خصوص: 1) شکاف رو به تزاید قدرت نظامی، نه تنها میان ایالات متحده و رقبای سابق کمونیستش، بلکه همچنین میان امریکا و متحدان اصلی اش؛ 2) فاصله‌ی زیاد اتحاد سیاسی - نظامی اروپا از اتحاد اقتصادی آن؛ 3) درک فزاینده‌ی کرملین از این که روسیه برای بقا و حفظ تمامیت ارضی خود چاره‌ای ندارد جز آن که خود را متحد فرعی غرب کند؛ 4) اتفاق نظر تدریجی میان رهبران چین در مورد این که این کشور برای سازماندهی مرحله‌ی بعدی از گذار سخت داخلی اش به وقفه‌ای در فعالیت‌های جهانی خود نیاز دارد؛ 5) گرایش بیش از پیش نخبگان سیاسی ژاپن برای تبدیل کشورشان به یک قدرت نظامی بزرگ‌تر در سطح بین المللی؛ 6) نگرانی فزاینده‌ی جهانی از این که یکجانبه گرایی امریکا می‌تواند ناخواسته تهدیدی برای همه شود، چرا که این کشور رکن اصلی ثبات جمعی است. ص 116-117

مضمون مشترک بحث‌های فوق این پیش فرض است که اسلام در مجموع ذاتاً ضد غرب و غیردموکراتیک است و گرایشی نهادی به سمت افراطی‌گری و بنیادگرایی دارد، پیش فرضی که اکثراً نیازی به توضیح آن احساس نمی‌شود ولی گاهی هم صراحتاً آن را بیان می‌کنند. براساس این استدلال، مشکل اصلی تنها فرهنگ و فلسفه است نه معضلات تاریخی و سیاسی سرزمین‌های درهم تنیده، پیچیده و در عین حال مجزا. ص 118

برای آن که این رهبری مشروع جلوه کند باید نمایانگر منافع فراگیر جهانی باشد، و برای آنکه این رهبری موفق باشد باید مورد حمایت متحدانی با همان اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی مطلوب قرار گیرد. ص 118

در این زمینه سه دسته از پرسش‌های ژئواستراتژیک کلی اما کاملاً اساسی باید مورد بررسی قرار گیرند:

با توجه به اختلاف عمیق ایالات متحده از یک طرف، و فرانسه و آلمان از طرف دیگر بر سر جنگ با عراق در سال 2003 آیا اروپا می‌تواند متحد کلیدی امریکا باقی بماند؟ اگر چنین باشد، بهترین روش یک همکاری امنیتی جدی، اگر چه نابرابر، میان امریکا و اروپا چیست؟ اروپایی که به سمت اتحاد می‌رود اما نه اتحادسیاسی.

چگونه امریکا می‌تواند میان چینی که روز به روز قدرتمندتر می‌شود، ژاپنی که وابسته به ایالات متحده است اما مترصد آن است که به سرعت یک قدرت نظامی شود، شبه جزیره‌ی ناآرامی به نام کره که تب و تاب ملی‌گرایی در آن رو به فزونی است، و هندی که بلند پروازی‌های جهانی در سر دارد، تعادل برقرار کند؟

و بالاخره آیا می‌توان محدوده‌ی رو به گسترش منطقه‌ی ثبات اروپایی را نهایتاً به مسائل امنیتی شرق دور
گره زد؟ ص 120

هسته‌ی جهان

اتحادیه‌ی اروپا که در زمان حاضر متشکل از 15 کشور و 375 میلیون نفر جمعیت است (در مقایسه با
جمعیت 280 میلیونی آمریکا) کم‌تر از نصف آمریکا صرف هزینه‌های دفاعی می‌کند.

در عین حال، اروپا از نقش تثبیت‌کنندگی سیاسی و نظامی ایالات متحده هم نفع اقتصادی می‌برد، نقشی
که آمریکا هم در خاورمیانه (که وابستگی اروپا به نفت آن حتی از آمریکا هم بیشتر است) و هم در شرق دور
(که تجارت اروپا با آن پیوسته در حال افزایش است) ایفا می‌کند. در واقع، اروپا از مکزیک ارتزاق می‌کند. ص

121

اما اگر اروپا دیگر چنین نباشد چه؟ آیا وضع آمریکا بهتر خواهد شد؟ آیا رابطه‌ی دو سوی اطلانتیک سالم‌تر و
نزدیک‌تر خواهد شد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها باید در نظر آوریم که اروپا تحت چه شرایطی آن اراده‌ی
سیاسی را خواهد یافت تا هزینه‌های دفاعی خود را دو برابر کند و قدرتی نظامی همتای قدرت آمریکا کسب
کند. ص 122

روزنامه‌ی فرانکفورتر الگمینه زیتونگ که معمولاً روزنامه‌ای میانه‌رو است، در مقاله‌ای با عنوان «مشت آمریکا»
در دوم مارس 2000، آمریکا را به دلیل عدم پذیرش «اهمیت سیاسی اروپا» یکسره محکوم کرد و دلیل آن
را چنین اعلام کرد که «دو قاره‌ی اروپا و آمریکا از دو شیوه‌ی متفاوت ارزش‌های سیاسی تبعیت می‌کنند؛
قدرت هژمونیک قوانین جهانی شدن را تحریر می‌کند. در مقابل، دیدگاه سیاسی اروپای قاره‌ای بر کنترل و
مقررات بیشتر، همگرایی منافع ناسازگار و محدود کردن قدرت تأکید دارد. سیاست اروپایی مبتنی است بر
درک و پشتیبانی متقابل متحدان». ص 125-126

یک هفته بعد مهمترین هفته‌نامه‌ی لیبرال آلمانی، دای تسایت، آمریکا را متهم کرد که «قانون جنگل» را
می‌پسندد و «در جست و جوی دشمنان جدید سردرگم است». ص 126

امریکایی که مجدانه مطیع قوانین بین‌المللی باشد، از نمایش قدرت در حوزه‌های اقتصادی مورد علاقه‌ی
رأی دهندگان خود بپرهیزد، به راحتی حاضر باشد قدرت خود را تحت کنترل در آورد و اجازه دهد تا

نیروهای نظامی‌اش در دادگاه‌های بین‌المللی محاکمه شوند نمی‌تواند قدرتی باشد که برای جلوگیری از آنا‌رشی جهانی مورد نیاز است. ص 127

فوری‌ترین موضوع این برنامه همکاری بی‌درنگ دو سوی آتلانتیک در تثبیت وضعیت خاورمیانه است. ص 129

کانون فعالیت‌های ناتو مأموریت‌های تخصصی و نیز تشکیل و توسعه‌ی یک نیروی واکنش سریع واقعاً کار آمد و یکپارچه خواهد بود، نیرویی برای مأموریت‌های خارج از خاک اعضا. ص 131

با در نظر گرفتن منافع گسترده‌تر روسیه در همراهی با ناتو به رهبری امریکا و نیز با توجه به گسترش پیوندهای اقتصادی و سیاسی میان روسیه و ترکیه احتمال همکاری نهایی این کشور بیش‌تر می‌شود و در نتیجه شاید و باید تثبیت قفقاز بیش‌تر و بیش‌تر در حوزه‌ی مسئولیت ناتو قرار گیرد. ص 133

تصمیم استراتژیک پوتین در یک محاسبه‌ی ژئوپولیتیک پراگماتیستی ریشه داشت: با توجه به قدرت گرفتن چین در شرق (از همین حالا اقتصاد این کشور پنج برابر روسیه و جمعیت آن نه برابر روسیه است)، خصومت روزافزون سید و اندی میلیون مسلمان در جنوب (که احتمالاً تا دو دهه‌ی آینده به بیش از 400 میلیون نفر خواهد رسید)، و در عین حال ضعف اقتصادی و بحران جمعیتی خود روسیه (از همین حالا جمعیت روسیه به 145 میلیون نفر کاهش یافته و همچنان رو به کاهش است) در واقع این کشور هیچ چاره‌ی دیگری نداشت. ص 134-135

آنچه بیش از همه آینده‌ی روسیه را تضمین می‌کند، ثروت‌های طبیعی و بی‌حد و حصر سیبری است، و روسیه بدون کمک غرب نمی‌تواند کاملاً مطمئن باشد که حاکمیتش بر این منطقه پابرجا خواهد ماند. ص 137

اروپایی‌ها تروریسم را کم‌تر به دیده‌ی نمودی از شیطان و بیش‌تر به دیده‌ی پدیده‌ای سیاسی می‌نگرند، شاید به این دلیل که با آن آشنایی تاریخی دارند. ص 140

ماهیت نقش امنیتی رو به گسترش اروپا را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: مکمل امریکا و نه مستقل از آن. ص 141

مسئله‌ای که بیش از همه می‌تواند اروپا را بر آن دارد تا نقش امنیتی بزرگ‌تر خارجی را بر عهده بگیرد و حتی موجب شود که اروپا کم کم مفهومی از یک هدف استراتژیک متفاوت اروپایی را بسط دهد منطقه‌ی خاورمیانه است. ص 14

ثبات شکننده‌ی شرق آسیا

آسیا در آن واحد هم نمادی است از یک موفقیت اقتصادی، هم یک آتشفشان اجتماعی، و هم یک تهدید سیاسی. ص 142

در نهایت آنچه عمدتاً جنگ یا صلح را در شرق دور تعیین خواهد کرد، چگونگی تعامل چین و ژاپن با یکدیگر و نیز با ایالات متحده است. اگر قرار باشد ایالات متحده نیروهای خود را از منطقه خارج کند، به احتمال بسیار زیاد ماجرای اروپای قرن بیستم تکرار خواهد شد. در این صورت تنها راه ژاپن این خواهد بود که به سرعت برنامه‌های نظامی خود را برملا کند و بر سرعت آن بیفزایند؛ چین احتمالاً به سرعت مشغول گسترش سلاح‌های اتمی خود خواهد شد، سلاح‌هایی که تاکنون به منظور ایجاد یک بازدارندگی حداقلی طراحی شده‌اند؛ تنگه‌ی تایوان به محلی برای قدرت نمایی ملی چین تبدیل خواهد شد؛ به احتمال بسیار زیاد و همراه با آشوب و خشونت تقسیم کره پایان خواهد یافت و شاید کشوری یکپارچه در مقام یک قدرت اتمی سر برآورد؛ و مثلث اتمی چین - هند - پاکستان می‌تواند پوششی خطرناک برای از سرگیری آشکار جنگ‌های متعارف شود. ص 147

تحلیل معقولانه‌ی نشریه‌ی Jiefangjun Bao، ارگان رسمی اداره‌ی کل سیاسی ارتش آزادی بخش خلق چین، در شماره‌ی چهارم فوریه‌ی 2002 کاملاً گویا و جالب توجه است، تحلیلی که چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «الگوی اصلی شکل‌گیری اوضاع جهانی در زمان حاضر و در آینده‌ی نزدیک چنین خواهد بود: صلح عمومی به همراه جنگ‌های منطقه‌ای، آرامش عمومی به همراه ناآرامی‌های منطقه‌ای و ثبات عمومی به همراه اغتشاشات منطقه‌ای». ص 148

در مجلات سیاسی و نظامی چین می‌نویسند که ژاپن علاوه بر نیروی دریایی و هوایی بسیار پیشرفته و برخوردار از دومین بودجه‌ی دفاع ملی در جهان در حال ایجاد قدرت عظیمی از موشک‌های بالستیک است، موشک‌هایی که از هم اکنون از موشک‌های بالستیک فرانسه و خود چین بهترند و حتی می‌توان آن‌ها را با موشک‌های امریکا قابل مقایسه دانست. آن‌ها می‌گویند که موشک M5 ژاپن که در اواخر دهه‌ی 1990 ساخته شد، نمونه‌ی پیشرفته‌تر جدیدترین و قدرتمندترین موشک بالستیک قاره پیمای امریکا، یعنی موشک

MX با سوخت جامد است. نمونه‌ای جدیدتر که ادعا می‌شود برای تحقیقات فضایی طراحی شده است، یعنی موشک H-2A، برد مؤثری معادل 5000 کیلومتر دارد و این توانایی را به ژاپن می‌دهد که یک کلاهک متعارف جنگی دو تنی را به هر نقطه‌ای در چین پرتاب کند. در عین حال، چینی‌ها می‌گویند که تمایل آشکار ژاپن به همکاری با ایالات متحده در یک سیستم هدایت شونده‌ی دفاع موشکی و نیز خرید پیشرفته‌ترین ناوشکن‌های ضدهوایی ایجیس به این انگیزه انجام می‌شود که ژاپن می‌خواهد از برتری استراتژیک در مقابل چین برخوردار شود. ص 150-149

از نظر چینی‌ها موضوع نگران‌کننده‌تر این است که می‌گویند ژاپن در آستانه‌ی تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ اتمی است. دلیل چنین ادعایی این است که ژاپن گروهی دانشمند بسیار ورزیده دارد که می‌توانند قطعات از پیش طراحی شده را تولید کنند و به سرعت با آن‌ها بمب اتمی بسازند (بنابر یک گزارش چینی‌ها «ظرف تنها یک هفته»). دلایل دیگر آنکه ژاپن با داشتن چهل و چهار راکتور اتمی از هم اینک سومین کشور تولیدکننده‌ی برق اتمی در جهان است؛ ژاپن با فراوری بیش از 800 تن سوخت اتمی در سال مقام سوم را پس از امریکا (2100 تن) و فرانسه (1200 تن) دارد؛ و پیش‌بینی می‌شود که این ظرفیت طی ده سال آینده رشد چشمگیری کند و در آن زمان این کشور صاحب بزرگترین ذخایر پلوتونیوم جهان می‌شود، اگر چه ذخایر کنونی این کشور برای تولید هزاران کلاهک اتمی کافی است. خلاصه آنکه ژاپن «یک قدرت اتمی بالقوه و در آستانه‌ی اتمی شدن» معرفی می‌شود. ص 150-151

از نظر چینی‌ها، با توجه به قدرت نظامی فزاینده‌ی ژاپن، دو وضعیت بسیار هولناک‌اند. اولین آن وضعیتی است که ژاپن از قید و بند رها شده باشد (یا به این دلیل که خود را از وابستگی امریکا در آورده است، یا به دلیل خروج ناگهانی امریکا از شرق دور) و با تکیه بر قدرت دریایی فزاینده و توانایی اتمی خود سیاستی آشکارا خصمانه در قبال چین در پیش بگیرد، و در عین حال در خارج هم با تایوان متحد شود. از دید چینی‌ها، در این صورت تایوان به منچوکوی قرن بیست و یکم تبدیل خواهد شد، یعنی همان منچوری چین که میلیتاریست‌های ژاپنی در اوایل قرن بیستم آن را تحت الحمایه‌ی خود کردند. در این هنگام است که برخورد نظامی چین و ژاپن به وقوع خواهد پیوست. ص 151

دومین وضعیت آن است که ایالات متحده پیوندهای امنیتی کنونی خود با ژاپن، کره‌ی جنوبی و تایوان را مورد بازنگری قرار دهد و ائتلافی ضدچینی از آن‌ها بسازد، پیوندهایی که در زمان حاضر عمدتاً دو جانبه و در مورد تایوان عمدتاً غیر رسمی‌اند. ص 151

نکته‌ی مهم استراتژیک نهفته در این چرخش این است که ارتقای تدریجی و حساب شده‌ی نقش امنیتی ژاپن در واقع نه تنها موجب می‌شود که منافع چین در حفظ رابطه‌ی پایدار و دوستانه با ایالات متحده بیش‌تر شود بلکه باعث می‌شود این کشور از ادامه‌ی روابط امریکا و ژاپن هم نفع بیش‌تری ببرد و در نتیجه حفظ مثلث متعادل چین - ژاپن - امریکا منافع بیش‌تری برای چین در برداشته باشد. ص 153

به نظر می‌رسد انگیزه‌ی اصلی ژاپنی‌ها برای افزایش قدرت نظامی خود نه شور و شوق ملی برای داشتن قدرت نظامی مستقل، بلکه این امر باشد که آن‌ها سخت تمایل دارند در صورت خروج ناگهانی امریکا کاملاً بی‌دفاع نمانند. ص 154

دیدگاه‌های رئیس کمیته‌ی دائمی روابط خارجی و دفاع مجلس اعیان ژاپن پس از یازده سپتامبر نمونه‌ای از این گرایش است. به گفته‌ی وی، «در نتیجه‌ی تجارب هولناک ژاپن در جنگ جهانی دوم، اندیشه‌ی جنگ‌گریزی مطلق که قدرت نظامی را کاملاً بد و مردود می‌داند در ژاپن بعد از جنگ وجود داشته است. سپس این از حالت عادی خارج شد و اصطلاحاً جنگ‌گریزی یکجانبه تغییر شکل داد. ما باید در این مورد افکار و انگیزه‌های مان را واکاری کنیم.» او سپس این‌طور ادامه داد که «ژاپن در مقام یک عضو مهم جامعه‌ی جهانی باید بتواند در واکنش به تهدیدات جدید عصر پس از جنگ سرد نقشی مسئولانه ایفا کند. سپس ما باید سیستمی بنا کنیم تا از جان، مال و سرزمین مان در برابر تهدیدات سنتی (مثل حملات نظامی سایر کشورها) محافظت کنیم... در نهایت برای آنکه ائتلاف ژاپن و ایالات متحده عملکردی روان داشته باشد باید ساختارهای قانونی را تعدیل کنیم، امری که برای حفظ توازن نظامی در شرق آسیا اجتناب‌ناپذیر است.» ص 155

آن‌ها نیک می‌دانند که در صورت بروز یک اغتشاش جهانی کاملاً آسیب‌پذیرند و در عین حال از مشکلات خود هم آگاه‌اند، یعنی رکود بلند مدت اقتصادی و جمعیتی که روزبه‌روز پیرتر می‌شود. ص 156

ایالات متحده هر وقت که بخواهد می‌تواند چین را تحت محاصره‌ی دریایی قرار دهد و به این ترتیب تجارت خارجی و واردات نفت این کشور را کاملاً متوقف کند. ص 156

چینی‌ها علاوه بر آنکه می‌دانند برای تحقق بخشیدن به این امر نیاز به صلح و آرامش در شرق دور دارند، این را هم می‌دانند که با وجود این صلح و آرامش بخت بسیار خوبی دارند که کارخانه‌ی جهان شوند، یعنی مرکز سرمایه‌گذاری برای تولیدات صنعتی و بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی کالاهای صنعتی جهان. ص 157

در یک مقایسه‌ی جالب، تنها 4 درصد استفاده‌کنندگان اینترنت در ژاپن از سایت‌های غیرژاپنی استفاده می‌کردند. در حالی که 40 درصد چینی‌ها از سایت‌های غیرچینی استفاده می‌کردند. ص 158

دوم آنکه نابرابری فزاینده‌ی اجتماعی احتمالاً مشکلاتی عمیق را برای آموزه‌های رسمی و تساوی طلبانه‌ی رژیم به وجود خواهد آورد. حتی ارگان رسمی حزب کمونیست نیز آشکارا می‌پذیرد که «شکاف میان فقیر و غنی رو به گسترش است و تضادها در توزیع ثروت روزبه‌روز بیش‌تر آشکار می‌شوند... تضادها و برخوردها بیش از پیش رنگ خصومت و مخالفت به خود می‌گیرند». مطالعات دیگر در چین نشان می‌دهند که نابرابری اجتماعی از هم اکنون «به مرز خطرناکی» رسیده است. ص 158

ایالات متحده یک دهه و اندی فرصت دارد که تعادل سیاسی غیررسمی را که کم‌کم میان خودش، ژاپن و چین ایجاد می‌شود به یک رابطه‌ی امنیتی سازمان یافته‌تر تبدیل کند، رابطه‌ای که بتواند نگرانی‌ها و رقابت‌های ذاتی و متعدد موجود در شرق آسیای امروز را تعدیل کند؛ شرق آسیایی که به آگاهی سیاسی دست یافته است اما از لحاظ نهادی و سازمانی توسعه نیافته است. ص 158

صلح دراز مدت در شرق دور نیازمند ژاپنی است که در عین این که چین را تهدید نمی‌کند در برابر قدرت چین نیز احساس آسیب‌پذیری نکند، یا از وابستگی خود به امریکا خشمگین نباشد. ص 159

بنابراین، ایالات متحده باید محتاطانه ژاپن را تشویق کند تا قدرت نظامی خود را دائماً افزایش دهد، قدرتی که در بعد فناوری پیشرفته شبیه تشکیلات دفاعی ایالات متحده باشد و تمرکز عمده‌ی آن بر قدرت هوایی و دریایی باشد، نه یک ارتش بزرگ که برای عملیات زمینی طراحی شده است. همچنین باید ژاپن را ترغیب کرد که یک نیروی تهاجمی نخبه ایجاد کند، نیرویی برای عملیات ویژه و مشارکت در اقدامات مستقیم خارجی به منظور گسترش صلح در جهان. گسترش صلح جهانی را باید امری سازگار با قانون اساسی ژاپن تفسیر کرد، قانونی که نقش نظامی ژاپن را به دفاعی صرف محدود می‌کند. ص 159

پذیرش روسیه در این اجلاس (و در نتیجه تبدیل آن به (G8 با این انگیزه‌ی سیاسی انجام شد که به روسیه‌ی آشوب زده‌ی پس از دوران شوروی احساسی از شأن و تعلق داده شود، اگر چه این کشور نه یک دموکراسی واقعی است و نه یک قدرت اقتصادی بزرگ. با توجه به این الگو، ادامه‌ی راه ندادن چین و هند به این اجلاس بی‌معنی است، و اضافه شدن هر دو کشور اجلاس G10 حاصله را به مکانیسمی مؤثر برای مشورت در مورد موضوعات اقتصادی و سیاسی در کل اوراسیا تبدیل خواهد کرد. ص 162

انتقام اوراسیا؟

این وضعیت خوشبینانه بر این فرض استوار است که استراتژی امریکا در آتلانتیک و پاسیفیک همچنان با تعریفی واقع بینانه از سبک و ماهیت رهبری جهانی امریکا تعیین خواهد شد. در غیر اینصورت نمی‌توان این خطر را نادیده گرفت که امریکا با خشمی سراسری علیه رهبری جهانی‌اش روبه‌رو شود، و در نتیجه برتری استراتژیک خود در اوراسیا را از دست بدهد. ص 163

حتی چین هم که چندین دهه از حضور نظامی امریکا در آسیا انتقاد می‌کرد، در سال‌های اخیر کم‌کم پذیرفته است که «مقاصد چین و ایالات متحده در حفظ ثبات آسیا عمدتاً یکسان است». ص 163

این وضعیت می‌تواند از بین برود، و آن هنگامی است که یک جنبش پوپولیستی ضد امریکایی اروپا و آسیا را فرا بگیرد، جنبشی که در غرب به شکل پان اروپایسم و در شرق به شکل پان آسیایسم جلوه کند. نشانه‌هایی از هر دو شکل این جنبش به چشم می‌خورد، اگر چه هیچ یک از آن دو تاکنون نتوانسته است افکار و عواطف اکثر اروپایی‌ها یا آسیایی‌ها را برانگیزاند. ص 163-164

اتحاد فرانسه و آلمان در اروپا، یعنی احیای امپراتوری شارلمان، می‌تواند پیشگام پان اروپایسمی باشد که خشم از هژمونی امریکا و به خصوص از نقش امریکا در خاورمیانه به آن معنا و توان سیاسی می‌دهد. به این ترتیب این امر خشم سیاسی، استراتژیک و فرهنگی از امریکا را با آرمان بزرگ‌تر اروپای واحد مستقل درهم خواهد آمیخت. نشانه‌هایی از این رویکرد افراطی در اعتراضات اروپایی‌ها علیه جنگ عراق پدیدار شد، جنگی که ایالات متحده در 2003 انجام آن را به عهده گرفت. ص 164-165

ظهور پان اروپایسم و پان آسیایسم ضد امریکایی سد راه شکل‌گیری نظام لازم برای امنیت جهانی خواهد شد، به خصوص اگر یکجانبه‌گرایی ایالات متحده هم به آن دامن بزند. این امر حتی اگر هم فراگیر نباشد باز هم می‌تواند روند پیشرفت ساختاری جهان در چند دهه‌ی گذشته را معکوس کند؛ و چنان چه فراگیر باشد می‌تواند امریکا را به خروج از اوراسیا وادار کند. بجاست که این خطر انگیزه‌ی مضاعفی شود برای آنکه ایالات متحده تلاش‌های خود را برای گسترش و تعمیق پیوندهای استراتژیک خود با مناطق مهم غربی و شرقی اوراسیا فزونی بخشد. ص 166-167

هژمونی امریکا و مصالح عمومی

خطی که کاخ سفید را به ساختمان عظیم کنگره وصل می‌کند و سپس به دژپنتاگون می‌رود و از آنجا به کاخ سفید برمی‌گردد، مثلث قدرت را تشکیل می‌دهد. خط دیگری که کاخ سفید را به بانک جهانی در چند خیابان آن سوتر وصل می‌کند و از آنجا به وزارت امور خارجه می‌رود و سپس به کاخ سفید باز می‌گردد (بدین ترتیب صندوق بین‌المللی پول و سازمان کشورهای امریکایی را هم دربر می‌گیرد) مثلث نفوذ جهانی را تشکیل می‌دهد. این دو مثلث در کنار هم نشان دهنده‌ی آن است که تا چه اندازه «امور خارجه‌ی» سنتی به امور واشنگتن تبدیل شده است. ص 174

اجلاس سالیانه‌ی مجمع جهانی اقتصاد در داووس عملاً به یک گردهمایی حزبی برای این نخبگان جدید جهانی تبدیل شده است، یعنی سیاستمداران عالی رتبه، سردمداران مالی، رهبران تجاری، غول‌های رسانه‌ای، صاحب منصبان دانشگاهی و حتی ستارگان راک. این نخبگان روزبه‌روز بیش‌تر منافع، همدلی و هویت خاص خود را به نمایش می‌گذارند. ص 177

جهانی شدن اندیشه‌ای بود که دردانه‌ی کلینتون شد. ص 181

اما هم بوش پدر و هم کلینتون شدت اغتشاش رو به گسترش جهانی را دست‌کم می‌گرفتند، اغتشاشی که به دلیل ستیز دراز مدت با شوروی پنهان مانده بود. ص 181

فصل چهارم: معضلات جهانی شدن

پروفسور چارلز دوران در سال 2000 تعریفی مفید از این اصطلاح ارائه کرد، تعریفی که این پدیده را به صورت «برهم کنش تکنولوژی اطلاعات و اقتصاد جهانی» خلاصه می‌کرد. «جهانی شدن براساس شدت، دامنه، حجم و ارزش مبادلات بین‌المللی در حوزه‌های اطلاعاتی، مالی، بازرگانی، تجاری و اجرایی در سطح جهان سنجیده می‌شود. افزایش سریع سرعت و در نتیجه میزان این مبادلات در دهه‌ی گذشته بیش از نمودهای دیگر فرایند جهانی شدن قابل اندازه‌گیری است». ص 183

جهانی شدن تمام خصوصیات یک ایدئولوژی را در کنار هم جمع کرد: از لحاظ تاریخی بجا بود، مورد توجه نخبگان حاکمی قرار گرفت که علائق مشترکی داشتند، تحلیلی از آن چه باید طرد می‌شد ارائه می‌داد، و فردایی بهتر را پیش روی می‌نهاد. ص 188

با این هدف، جهانی شدن دکترین منطقی هژمونی جهانی است. ص 188

موفقیت اقتصادی چین بیش تر مربوط به دیکتاتوری روشنفکر آن است و کم تر به جهانی شدن بر می گردد. ص 192

در عین حال، اقتصاد امریکا مدرن ترین و رقابتی ترین اقتصاد جهان است (اقتصاد این کشور مجدداً در سال 2002 هم در شاخص رقابت پذیری رشد و هم در شاخص رقابت پذیری اقتصاد خرد در رده نخست جهان قرار گرفت، شاخص هایی که مجمع جهانی اقتصاد هر ساله محاسبه می کند). ایالات متحده بیش از هر کشور دیگر در تحقیق و توسعه (R&D) هزینه می کند و سهم آن در بازار تکنولوژی بالا (های تک) بیش تر از هر کشور دیگر است. شرکت های چند ملیتی امریکایی چندین تریلیون دلار سرمایه ی مستقیم خارجی در اختیار دارند و اقتصاد امریکا موتور محرک اقتصاد جهانی است، اقتصادی که بسیار بزرگ تر و متنوع تر از هر کشور دیگر است. ص 193

دولت کلینتون به رغم استقبال از جهانی شدن در مقام اندیشه ی تعیین کننده ی امریکا به دلایل سیاسی تصمیم گرفت پیمان کیوتو را اجرا نکند، پیمانی که آن را در 1998 امضا کرده بود. دولت کلینتون به توافق نهایی بر سر کنترل گرم شدن زمین دست نیافت و پیمان جنجالی دادگاه بین المللی جنایی را هم تنها با این شرط امضا کرد که سنا آن را اصلاح کند. دولت بوش این تردیدها را به مخالفت کامل تبدیل کرد. این اقدامات پیام روشنی برای جهان داشت: وقتی یک توافق بین المللی در تضاد با هژمونی امریکا قرار گیرد و استقلال امریکا را محدود کند، تعهد ایالات متحده به جهانی شدن و چند جانبه گرایی محدودیت های جدی دارد. ص 194-195

به این ترتیب، ناگزیر برچسب «ساخت امریکا» آشکارا بر جهانی شدن نقش بست. ص 195

جهانی شدن: آماج نمادسازی وارونه

به غیر از تحلیل های جدی دانشگاهی درباره ی جهانی شدن در مقام یک تئوری اقتصادی، دیدگاه های جامعه شناس پرترفدار فرانسوی، پییر بوردیو، که در 2002 در گذشت، در نظام بخشیدن به آراء موجود در این ضدآئین بسیار تأثیرگذار بوده است. ص 200

آن چه آن را استاندارد تمام روش‌های منطقی اقتصادی می‌خوانند و می‌قبولانند، در واقع عالمگیر کردن خصوصیات خاص تنها یک اقتصاد است، خصوصیات که در یک تاریخ و ساختار اجتماعی ریشه دارد، یعنی اقتصاد ایالات متحده. ص 200

در زمانه‌ای که روشنفکران باب روز می‌گویند عصر ایدئولوژی به سر آمده است، ضدجهانی شدن این توان را دارد که با ترکیب جبرگرایی اقتصادی مارکسیسم، نوعی دوستی مسیحیت و نگرانی‌های طرفداران محیط زیست به یک دکترین جهانی جامع و مردم پسند ضدامریکایی بدل شود، دکترینی که رشک و حسد و خشم از نابرابری جهانی نیز به آن دامن می‌زند. ص 207

نظر سنجی از افکار عمومی در گوشه و کنار جهان نشان می‌دهد که دیدگاه انتقادی و حتی خصمانه نسبت به امریکا رو به افزایش است. اما این روند بیش‌تر نشان دهنده‌ی خشم از رفتار ایالات متحده در مقام تنها ابر قدرت جهان است و کم‌تر به معنای مخالفت با سبک زندگی امریکایی یا دکترین جهانی شدن است. ص 208

فصل پنجم: معضلات دموکراسی هژمونیک

چند فرهنگی و انسجام استراتژیک

در این صورت به رغم محبوبیت جهانی امریکا سیاست خارجی این کشور نخواهد توانست به مصالح گسترده‌تر جهانی بپردازد. ص 244

هنگامی که در 1790 نخستین سرشماری در امریکا انجام شد سفیدپوستان 80 درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند (بقیه شامل بردگان افریقایی و بومیان امریکا بودند که هیچ کدام حق رأی نداشتند) و از این سفیدپوستان 87 درصد انگلوساکسون و 13 درصد ژرمن بودند. ص 244

نخستین گام برای انتخاب یک رئیس جمهور کاتولیک در 1928 آشکارا به دلیل تعصبات موجود شکست خورد. اما دومین آن در 1960 با پیروزی همراه بود. از دهه‌ی سوم قرن بیستم یهودی‌ها به عضویت کابینه درآمدند، اما در ابتدا با آگاهی از تعصبات اجتماعی تمایل نداشتند برهویت یهودی خود اصرار ورزند. اما از نیمه‌ی دوم قرن جدید قومی امریکا مشروعیت اجتماعی یافت که نمونه‌ای از آن انتصاب یک مهاجر یهودی آلمانی تبار در مقام مشاور امنیت ملی رئیس جمهور در اواخر دهه‌ی 1960 و سپس انتصاب وی در

مقام وزیر امور خارجه بود، و سپس در نمونه‌ی دیگر در اواسط دهه‌ی 1970 یک امریکایی لهستانی (با نامی سخت که شباهتی به نام WASP نداشت) مشاور امنیت ملی رئیس جمهور شد. دو دهه‌ی بعد انتصاب هم‌زمان دو امریکایی افریقایی تبار در مقام وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی رئیس جمهور نمادی بود از پایان ممانعت شرم‌آور سیاه پوستان از مشارکت واقعی در حیات امریکایی؛ امری که تازه در دهه‌ی 1960 و با جنبش حقوق مدنی آغاز شده بود. ص 246

جمعیت ایالات متحده در زمان حاضر 285 میلیون نفر است، که 37 میلیون نفر از آن‌ها اسپانیایی تبار، کمی کم‌تر از 37 میلیون امریکایی‌های افریقایی تبار، 11 میلیون نفر آسیایی و بیش از سه میلیون نفر هم از بومیان هاوایی و آلاسکایی‌ها هستند. ص 248

هژمونی و دموکراسی

در واقع، به رغم ماه‌ها تبلیغات مستمر رسمی در مورد خطر قریب الوقوع عراق، اکثر مردم امریکا در فوریه‌ی 2003 یعنی یک ماه قبل از آغاز جنگ عراق، معتقد بودند که جنگ نباید خارج از چارچوب سازمان ملل انجام شود. در نمونه‌ی کلی‌تر حدود 85 درصد مردم در اواخر 2002 نظرشان این بود که امریکا «باید دیدگاه‌های متحدان اصلی‌اش را در نظر بگیرد». اما رویکرد کاخ سفید چنین نبود و همان کاخ سفید و مشخصاً رئیس جمهور بود که مسیر را تعیین می‌کرد. ص 256

بررسی رایانه‌ای سخنرانی‌های رئیس جمهور پس از یازده سپتامبر تا اواسط فوریه‌ی 2003، یعنی دوره‌ای حدوداً 15 ماهه، نشان می‌دهد که وی عبارت مانوی «هر که با ما نیست برما است» (که در واقع لنین آن را ترویج کرد!) یا مشابه آن را دست کم 99 بار به کار برد. ص 256

پیدایش ناگهانی و تقریباً هم‌زمان دکتترین جدید جنگ پیشدستانه که در تضاد با قواعد پذیرفته شده‌ی بین‌المللی قرار داشت، تأکید مجددی بود بر این فرضیه که شیوه‌ی دموکراتیک و سیستماتیک در تدوین سیاست خارجی چندان خوشایند یک قدرت هژمونیک تحت فشار و گرفتار ناامنی مفرط داخلی نیست. ص

از اصل برابری چه می ماند وقتی قابلیت های فکری و حتی اخلاقی برخی افراد با دستکاری بسیار فراتر از دیگران تقویت شده باشد؟ ص 267

نتیجه گیری و خلاصه : سلطه یا رهبری

در واقع، اگر امریکا به نوعی تصمیم بگیرد که مانند چین بیش از پانصد سال پیش به یکباره از کار جهان کناره گیری کند موجودیت خود را به مخاطره خواهد افکند. ص 273

به خصوص اشغال عراق که از لحاظ نظامی موفقیت آمیز اما در سطح جهانی مناقشه برانگیز بود، موجب تناقض پیچیده ای شد: اعتبار نظامی امریکا هیچ گاه تا این حد بالا نبوده و در عین حال اعتبار سیاسی آن هیچ گاه تا این حد پایین نبوده است. ص 274

یک تحلیل گر مجرب اروپایی با مقایسه ای امریکا و روم باستان ژرف بینانه می نویسد: «قدرت های جهانی بدون رقیب خصوصیات مشابهی دارند. آن ها هیچ کس را همورد خود نمی دانند و پیروان وفادار خود را به راحتی دوست خطاب می کنند. آن ها دیگر دشمنی برای خود نمی شناسند، فقط شورشی، تروریست و کشورهای یاغی. آن ها نمی جنگند، فقط تنبیه می کنند. آن ها دیگر جنگ به راه نمی اندازند، فقط صلح برپا می کنند. آن ها وقتی که رعایا نتوانند مثل رعیت رفتار کنند به راستی خشمگین می شوند». (آدم وسوسه می شود اضافه کند که آن ها کشورهای دیگر را اشغال نمی کنند، فقط آزاد می کنند.) ص 276-277

در عمل، رهبری خردمندانه در امور جهانی اول از همه مستلزم یک خط مشی حفاظتی منطقی و متعادل است تا با استفاده از آن بتوان محتمل ترین و هولناک ترین تهدیدات جامعه ای امریکا را فرو نشاند بدون آن که حس بیمارگونه ای ناامنی ملی جامعه را فرا گیرد. دوم مستلزم تلاش مستمر برای برقراری آرامش در مناطق بی ثبات تر جهان است، مناطقی با بیشترین خشم و التهاب که موجب خشونت است. سوم، مستلزم تلاشی است پایدار برای به خدمت گرفتن مهم ترین و همفکرترین کشورهای جهان در یک چارچوب مشترک به منظور مهار، و در صورت امکان، نابودی سرچشمه های احتمالی خطرناک ترین تهدیدات. ص 280

یک ائتلاف جهانی میان دو سوی آتلانتیک، هر چند نامتقارن، آشکارا به نفع هر دو طرف است. با چنین ائتلافی، امریکا یک فوق ابرقدرت می شود و اروپا هم می تواند به تدریج متحد شود. امریکا بدون اروپا هنوز هم قدرت برتر است اما قدرت مطلق جهانی نیست، و اروپا هم بدون امریکا ثروتمند است اما ناتوان. ص 281